

زبان آن چنان با زندگی و با شتون روزمره ما درآمیخته که کمتر به شتون جنبی آن می‌اندیشیم و به این بسنده می‌کنیم که زبان را ابزاری کاملاً انفعالی بیان مقاصد و وسیله ارتباط تلقی کنیم اما فراتر از این، زبان چه بسا آگاهی‌هایی درباره خصوصیات روحی و اخلاقی ما به دست می‌دهد. من هنگامی که به تدوین فرهنگ بزرگ سخن می‌پرداختم به این ویژگی زبان فارسی، از دیدگاهی که خلقیات ما ایرانیان را نشان می‌دهد توجهی با افسوس و آسف داشتم، چرا که تعبیرات و اصطلاحات و امثال، به خصوص آنچه به زبان روز ما مربوط است، ملتی را نشان می‌دهد که در بارگاه اخلاق نمی‌تواند نمره خوبی بگیرد. اگر تعبیرات و اصطلاحاتی از این دست را جمع کنیم خود کتابی بزرگ می‌شود. منظورم ترکیباتی از نوع از آب کره گرفتن، آب از سرچشمه گل‌آلود بودن، آب توی چیزی کردن، از آب روغن گرفتن، از آب گل‌آلود ماهی گرفتن، آب کردن چنان که جنس بنجل را (شب عید) و هزاران تعبیر مشابه در ذیل مدخل‌های دیگر است و فراتر از خود تعبیرات و اصطلاحات، شواهد متعدد منقول از نویسندگان هفتاد، هشتاد سال اخیر را، که اغلب نشان‌دهنده افت اخلاقی جامعه ماست با آسف و تأثر تنظیم می‌کردم. توجه باید کرد که وجود واژه یا تعبیری در زبان نشان از مصداق خارجی آنها در جامعه می‌دهد تا چیزی در میان مردمی وجود نداشته باشد واژه‌ای نیز برای آن وجود نخواهد داشت. تعبیرات مبین اخلاق منفی، خود مبین آن است که ما مردم از معلم اخلاق نمره خوبی نگرفته‌ایم، به علاوه باید اذعان کنیم که افت

اخلاقی در این مرزوبوم امر تازه‌ای نیست. از گذشته‌های دور شواهدی دال بر این امر داریم. نگاهی به موقعیت جغرافیایی ایران در نقشه عالم می‌اندازیم و آن را در دنیای کهن، زمانی که دنیای شناخته شده عبارت از آسیا و اروپا و شمال آفریقا بوده است در نظر می‌آوریم. در این دنیای قدیم قابل تصور، رفت و آمد از شرق به غرب و از غرب به شرق می‌توانسته است یا از میان خلیج فارس و دریای خزر صورت گیرد یا از میان دریای خزر و دریا‌های شمالی روسیه، طبعاً راه دوم سرد، در قسمت بیشتر سال یخ زده، دور و دراز و طبعاً صعب‌العبور بوده، از این رو راه اول یعنی میان خلیج فارس و دریای عمان جنوباً و دریای خزر شمالاً یعنی همین پهنه‌ای از خاک که ایران نامیده می‌شود نه تنها محل عبور و راه ارتباطی شرق و غرب عالم بوده، بلکه بارها و بارها مورد هجوم و حمله اقوام مختلف از شرق و غرب، در طول تاریخ بوده است مثلاً می‌توان مقایسه کرد با تاریخ مللی که کشورشان در گوشه‌ای از عالم پرت افتاده و به‌طور منزوی زندگی می‌کرده‌اند که نه سرزمینشان محل ورود اقوام بیگانه بوده و نه مورد هجوم اقوام مهاجم. این که ملت ما در طول هزاران سال که با اقوام گوناگون مرتبط بوده و در عین حال توانسته است فرهنگ و هویت و ویژگی‌های قومی خود را هم چنان حفظ کند و مثلاً مثل اقوام شمال آفریقا رنگ نیاخته و خصوصیات اقوام مهاجم را نپذیرفته خالی از نکته‌ای مرتبط با موضوع مورد بحث نیست. ما اغلب این حفظ قومیت و فرهنگ را امری مثبت تلقی می‌کنیم و شاید درست هم همین است که امری مثبت تلقی کنیم اما روی دیگر سکه آن است که ملت ما در این روابط و تداخل و آمیزش توانسته است با هر کسی بسازد و طبعاً این سازش همراه با مقداری تظاهر و ریا بوده است و اگر جز این بوده نمی‌توانسته است با همه نه تنها از در آشتی درآید بلکه آنان را در فرهنگ خود مستحیل سازد. برخورد قاطع و صریح با کسی که هویت، فرهنگ، دیانت و سنتی جز هویت، فرهنگ، دیانت، و سنت ما دارد رماننده است و نمی‌تواند جاذب باشد باید مدارا کرد و اندک‌اندک رابطه‌ای دوستانه، از نوع رابطه‌ی آمر به مأمور یا مأمور به آمر یا محب به محبوب با طرف پیدا کرد و عناصر هویت خود را اندک‌اندک در او دمید. این همه شاعران ما از ریا و ریاکاری گفته‌اند آیا خود مؤید آن نیست که ریاکاری در میان مردم ما به شدت شایع بوده است؟ آیا ظهور پدیده‌ای به نام «رندی» در ادب عرفانی، که هدف آن مبارزه با ریاکاری است، خود مؤید دیگری بر وجود شایع ریاکاری نیست؟ آیا زمانی که آیین زردشتی دست در دست سلطنت مطلقه ساسانی داشته، دعوت به اخلاق و صلاح از سوی صاحبان قدرت دینی و سیاسی، پدیده رندی را رقم زده بوده است تا بقایای آن در قرون بعدی به سنائی و عطار و سلمان و خواجو و حافظ برسند؟ آیا دعوت به اخلاق و صلاح از کسانی که بر مسند قدرت تکیه زده بوده‌اند و در عین حال در فساد و تباهی اخلاقی غوطه‌ور بوده‌اند برای پاکان و پارسایان پاک‌نفس و هوشیار دل‌گران

نمی آمده است و اینان خشم و خروشی از این نوع که در این بیت اوحد کرمانی هست:  
تو آمده‌ای که کافری را بکشی      غازی چو تویی رواست کافر بودن،  
زمزمه نمی کرده اند؟

سال‌ها پیش شادروان محمدعلی جمال‌زاده نویسنده نامدار کتاب خلیقات ما ایرانیان را نوشت و همین مسئله اُفت اخلاقی جامعه ایرانی را مطرح کرد. این کتاب در رژیم سابق قدغن گردید غافل از این که به قول امروزی‌ها با پاک کردن صورت مسئله کار درست نمی‌شود. امروز این موضوع دو بُعد پیدا کرده است. جنبه‌ای از آن همان است که روزنامه‌ها با ارقام و آمار نشان می‌دهند: اعتیاد، ارتشا، قاچاق، فحشا، تقلب در زمینه‌های گوناگون، رانت‌خواری، جرم و جنایت، کودک‌آزاری، فرار دختران از خانه، ازدیاد طلاق، تصادفات فاجعه‌آمیز رانندگی، ترافیک سردرگم و وقت‌کش، اُفت تحصیلی و امور محسوس دیگر که در ارقام و آمار می‌گنجد اما بُعد جنبه دیگر موضوع، اموری است که در ارقام و آمار نمی‌گنجد: این که در روز چقدر دروغ می‌گوییم، چقدر خود و دیگران را فریب می‌دهیم، چقدر گرفتار اوهام و خرافات هستیم، چقدر به کلام، به اخلاق به مقدسات، به هویت انسانی و ملی خود بی‌حرمتی می‌کنیم در آمار نمی‌گنجد. کلمه‌ها معانی خود را در زبان ما از دست داده است. اخلاقی‌ترین کلمات از معنی خالی شده است، قباحت بعضی امور چنان از دست رفته که بدون شرمندگی آنها را مرتکب می‌شویم. وجدان کاری نداریم، به جای هشت ساعت کار در ادارات، نیم ساعت کار می‌کنیم، به بسیاری از امور به ترتیب عکس اهمیت آنها اهمیت می‌دهیم، به حج می‌رویم و به نماد شیطان سنگ می‌اندازیم اما خود هزار بار بتر از شیطانیم، چیزی را که نمی‌خواهیم به خواستن آن تظاهر می‌کنیم و چیزی را که می‌خواهیم به نخواستنش زبان می‌گشاییم. این همه واژه و تعبیر هست در زبان ما درباره فریب‌کاری، چرا؟ برای این که زبان ما نمودی از جامعه ماست. همه می‌خواهیم سر دیگری کلاه بگذاریم. حتی در جاهایی که اصولاً باید اخلاق حاکم باشد، بی‌اخلاقی حکومت می‌کند. غیبت کردن و بدگویی در غیاب، تملق و خوش‌آمدگویی در حضور به کلی قبح خود را از دست داده است. جمال‌زاده در کتابی که از آن نام بردم می‌نویسد: فساد را در میان خودمان مرض مزمن و بسیار قدیمی تشخیص داده‌ام که قرن‌های متمادی است بر وجود ما استیلا یافته است و مانند هر مرض مزمن کهنه تا به اسباب و علل واقعی آن دست نیاییم محال است که از عهده علاج آن برآییم (ص ۵ و ۶) و از قول گوینو می‌نویسد: برای چه ایرانی این قدر ریاکار شده و چرا تا این اندازه در تقدس و اظهار زهد غلو می‌کند و حال آن که باطناً این قدرها مؤمن نیست و به چه سبب غالب این مردم حرفی را که می‌زنند غیر از آن است که در حقیقت فکر می‌کند (ص ۸۶) و واقعاً جای تعجب است که چگونه افراد ملتی بدین درجه گرفتار بلای عام دورویی و نفاق و



● دکتر حسن انوری (عکس از مریم زندی)

تزویر باشند (ص ۸۵) و از قول تشودور نولدکه می نویسد: ایرانی‌ها به‌طور کلی باهوشند اما هوش آنها غالباً توأم با نادرستی و فقدان استقامت اخلاقی است. (ص ۹۸) این نوع نقل قول‌ها، چه از زبان بیگانگان چه از قول خودی‌ها، در این کتاب بسیار است برای نمونه همین چند مورد که یاد کردم کافی است تا نشان دهم آنچه من از واژگان و تعبیرات و اصطلاحات زبان فارسی استنباط کرده‌ام نکته تازه‌ای نیست بیگانگان و افراد خودی از دیرباز گفته‌اند. نکته دیگر این که دیگران هم به پایداری و استمرار و بقای فرهنگ ایرانی و ارتباط آن با ریاکاری و دروغ‌گویی مردم ما توجه کرده‌اند از جمله دانشمندی به نام استلین میشو از اساتید دانشگاه ژنو، حدود هشتاد سال پیش نوشته است: ایرانیان نمی‌توانند هیچ نوع فرهنگی را که با فرهنگ خودشان بیگانه باشد بپذیرند. ایرانی همیشه شخصیت مخصوص به خودش را حفظ می‌کند و این شخصیت عبارت است که از یک نوع نرمی و انعطاف‌پذیری که به هر شکلی درمی‌آید و برای یک مغرب‌زمینی که معتاد به صراحت و تشخیص صریح بین خوبی و بدی است باعث انزجار خاطر می‌گردد. آنچه ما را درباره ایرانیان به وحشت می‌اندازد این است که ما هرگز وقتی با یک ایرانی سروکار پیدا می‌کنیم نمی‌توانیم بفهمیم که درست عقیده او از چه قرار است و درباره امور چگونه فکر می‌کند... در پس این تعارفات و لبخندهای شیرین سدی وجود دارد که هرگز کسی نمی‌تواند از آن عبور نماید... (خلفیات ما ایرانیان ص ۱۱۱ و ۱۱۲) از آنچه به اختصار گفتم و نقل کردم باید روشن

شده باشد که در این روزگار، که بیش از هر زمان گذشته دیگر در مقابل جهان قرار گرفته ایم و جزئیات زندگی و رفتار ما زیر ذره بین است و بنا به تعبیر جدید دنیا به ما «زوم» کرده است به یک نهضت اخلاقی نیاز داریم. عاقلان و فرزاتگان ملت و آنان که به سرنوشت این مردم علاقه مند هستند باید به این پرسش ها پاسخ دهند: چگونه می توان به اصلاح اخلاق ملت همت گماشت؟ چگونه می توان از این ورطه بی اخلاقی و ضد اخلاقی رهایی یافت؟ آیا در فرزاتگان ما این توانایی هست که به تربیت همگان بپردازند؟ حکومت در این میان چه باید بکند؟ آیا می توان تک تک مردم را بیدار کرد و در آنها روحیه و ذهنیت جدیدی دمید؟ خلاصه آن که ما به یک نهضت تسلیح اخلاقی نیاز داریم اما می ترسم اگر در این باره اصرار شود چند همایش و سمینار تسلیح اخلاقی برگزار کنیم و به زودی اصطلاح تسلیح اخلاقی را نیز از معنا تهی سازیم. سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## ره آورد گیل نامانی

دو فصلنامه پژوهشی - علوم انسانی

سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر محمدعلی فائق

نشانی: رشت، خیابان امام خمینی، مقابل بانک رفاه کارگران، کوچه فائق، شماره ۲۱۵.

طبقه سوم، تلفاکس: ۳۲۳۱۱۸۲ - ۰۱۴۱ صندوق پستی: ۱۶۷۷